

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

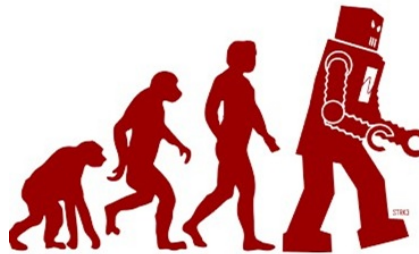
www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فرستنده: هوادار پورتال
نگارش: مسلم منصورى
۱۹ می ۲۰۱۳



اگر خط اصلی این دوره، یعنی مرحله گذار جهان کنونی به سمت “دهکده جهانی” و ابعاد آن به روشنی دیده نشود، نمی توان رویدادهای مربوط به این دوره را به درستی ارزیابی کرد. تحولات برق آسای پدیده‌های اجتماعی و معماری پیچیده افکار و تعین ذائقه و سلیقه عمومی توسط دستگاه‌های تبلیغاتی، امکان دیدن و تشخیص را از همه می‌گیرد.

دهکده جهانی،

دوره دیکتاتوری مطلق سرمایه داری

اگر خط اصلی این دوره، یعنی مرحله گذار جهان کنونی به سمت “دهکده جهانی” و ابعاد آن به روشنی دیده نشود، نمی توان رویدادهای مربوط به این دوره را به درستی ارزیابی کرد. تحولات برق آسای پدیده‌های اجتماعی و معماری پیچیده افکار و تعین ذائقه و سلیقه عمومی توسط دستگاه‌های تبلیغاتی، امکان دیدن و تشخیص را از همه می‌گیرد

مرحله کنونی حاکمیت امپریالیسم که “به نام جهانی سازی” یا “دهکده کوچک جهانی” نامیده می شود، چیزی نیست جز دیکتاتوری مطلق سرمایه امپریالیستی بر جهان، دیکتاتوری مطلقى که همه اجزای ریز و درشت زندگی بشر را طراحی و تعین می‌کند، همه تولیدات مادی و فرهنگی جهان را انحصاری کرده و مطابق با نیازهای امروز خود به همه چیز تغیر شکل می دهد.

بحران کنونی نه فقط بحران اقتصادی که بحران هویتی و درماندگی انسان از زندگی در جهان الکترونیک و بحران مرحله گذار نظام سرمایه داری به سوی دهکده جهانی است. با سیر نجومی سود و گسترش بازار جهانی و رشد سرسام آور تکنولوژی، دیگر پدیده هائی مثل "ملت" و "دولت مرکزی" و تقسیم بندی جهان و جوامع به شکل کنونی و شیوه زندگی امروز بشر برای صاحبان این جهان کار کردی ندارد جای آن باید "جامعه فرا ملی" با حاکمیت "کمپانی فراملیتی" قرار بگیرد.

همانطور که در سال ۱۹۲۹ با استفاده از بحران اقتصادی در امریکا و زیر پوشش آن بحران، شیوه نوینی از زندگی و نظام جدید پولی را پایه ریزی کردند که با ایجاد کارت اعتباری و سیستم نوین بانکی و فروش خانه و اجناس به اقساط... نظام سرمایه داری وارد یک مرحله پیچیده تری از بهره کشی شد، از آن پس مردم امریکا به اسارت بیشتری گرفتار و مجبور شدند با سرعت و زمان بیشتر بدون تا بهره اقساط خانه و کالاهای مصرفی را بپردازند و استعمار کشورها و کنترل دولت‌ها در این راستا شکل تازه ای به خود گرفت. ورود کالاهای مصرفی و غیر ضروری به بازار رشد فزاینده پیدا کرد و مصرف کاذب بخشی از زندگی عمومی شد. با ایجاد این سیستم مردم تشویق شدند درآمد آینده خود را پیشاپیش خرج کنند و این شروع اضطراب در جامعه بود. سیستم جدید طوری طراحی شد که آدمها تا آخر عمر خود نتوانند قسط خانه و کالاهای مصرفی را بپردازند. از گهواره تا گور کار کنند، مصرف کنند و بهره بانکی بپردازند. بردگی نوین در شکل تازه ای آغاز شد و به موازات آن فرهنگ، هنر، تبلیغات، اخلاق و آموزش و پرورش در خدمت این بردگی نوین به کار گرفته شد تا این بردگی مدرن را آزادی و پیشرفت بنامند، اکنون اما عمر این مرحله به سر آمده و جهان وارد مرحله دیگری می شود مرحله ای که دهکده کوچک جهانی نامیده می شود و همین حالا پایه‌های این جهانی سازی در تمامی جوامع ریخته می شود، بشر به نقطه ای پا می گذارد که دیگر هیچ ارتباط و نشانی به گذشته و با ما ندارد.

با تسلطی که اربابان سرمایه و تکنولوژی بر فضاء و سیارات و بر قوانین ژنتیک و انرژی پیدا کرده اند، ساختار فعلی نظام جهانی با همه ابعاد و ابزار آن کارائی خودش را از دست می دهد و رو به افول می رود. شیوه زندگی امروز بشر با این رشد تکنولوژی و تکامل مالکیت خصوصی همخوانی ندارد اگر سرمایه داری در همین نقطه بماند و نتواند از این مرحله عبور کند فرو می ریزد بنابراین جهان فعلی هرچه سریعتر باید به دهکده جهانی تبدیل شود، شیوه زندگی و نوع مناسبات اجتماعی و ذائقه ها و ارزش ها و آموزش آدمها به کلی باید دگرگون شود شغل ها و مؤسساتی که به این دوره تعلق دارند دیگر کارائی ندارند، از همین حالا از بین می روند. بحران بیکاری و به هم ریختگی مناسبات اجتماعی و شغلی محصول این دوره گذار است. هر آنچه به این دوره تعلق دارد در حال مردن است نظام موجود جهانی از رده خارج می شود و نظام نوین هنوز تثبیت و قوام نگرفته است. این مرحله گذار، خود به خود ساختار سیستم فعلی جهان را دچار به هم ریختگی کرده است که این به هم ریختگی را در تمامی اجزای این نظام در زمینه های فکری، اجتماعی، اقتصادی، آموزشی، خانوادگی، ارتباط بین زن و مرد... می توان دید. در این مرحله گذار نه تنها بخش زیادی از مردم که بخشی از سرمایه داران هم نابود می شوند.

در مرحله بعد فقط برگزیدگان سرمایه داری می مانند و مابقی تنها کارکنان آنان خواهند بود. در قدم بعدی اربابان جهان دیگر نیازی به پولیس و ارتش و سازمان های جاسوسی و اطلاعاتی به شکل فعلی ندارند کار همه آنها را تکنولوژی فضائی انجام می دهد.

شیوه خرید و فروش و تولید به کلی دگرگون می شود. کشاورزی و تولید مواد غذایی جایش را به تولید غذای ژنتیک می دهد کشاورزانی که بر روی زمین کار می کنند، تبدیل به تکنیسین شده و مواد غذایی در لابراتوار تولید می شود.

برای دیدن فلم دیگر کسی به سینما نمی رود همه می توانند فلم های جدید را در اتاق خود روی پرده کامپیوتر ببینند کامپیوترهایی که می توانند هر طرف دیوار اتاق را به پرده سینما تبدیل کنند. حرفه فلسمسازی که تاکنون یک کار گروهی و دسته جمعی بوده، به یک کار فردی تبدیل می شود دیگر احتیاجی به بازیگر، فلمبردار و وسایل صحنه نیست. به گفته یکی از مدیران کمپانی یونیورسال استودیو، می توانند با تکنولوژی کامپیوتری برای هر نقشی، بازیگر آن نقش را بیا فرینند. حتی بازیگران مرده را زنده کرده تا فلم بازی کنند بدون این که بیننده متوجه بشود که آنها واقعی هستند یا کامپیوتری.

ریموند کورزویل مسئول شرکت هوش کاربردی کورزویل اعلام می کند: “تا پایان اول سده بیست و یکم این امکان وجود خواهد داشت که کامپیوترهای انسان مانند با ایجاد تصاویر سه بعدی لیزری و زنده قادر به ارتباط با انسان های واقعی در زمان و مکان واقعی شوند این تصاویر سه بعدی چنان زنده خواهند بود که از مردم واقعی قابل تشخیص نخواهند بود.” - رویتر ۹ اکتوبر ۲۰۱۱ -

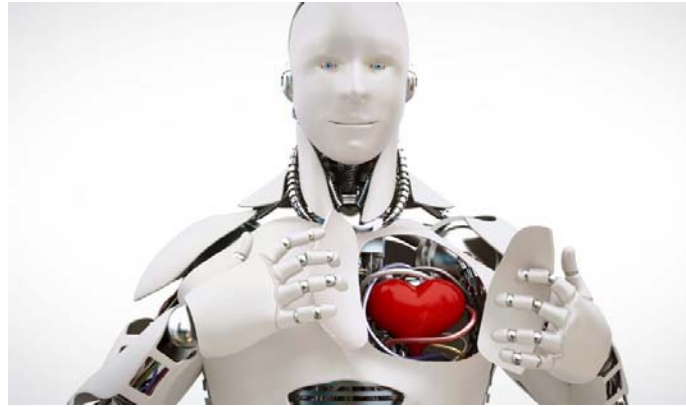
دانشگاه ها و مدارس به شکل کنونی جمع می شوند و نظام آموزشی و متون درسی متناسب با تکنولوژی این دوره به کلی دگرگون می شوند. از همین حالا بسیاری از دانشگاه ها در امریکا تعطیل یا نیمه وقت می شود و دانشگاه های اینترنتی جایگزین آن می گردد.

وسيله نقلیه ای که بر مدار انرژی حرکت می کند، جایگزین وسیله نقلیه کنونی می گردد. دیگر هواپیما حرکت نمی کند بلکه پرتاب می شود. اتومبیل هائی که مسیر حرکت آنها با ماهواره کنترل و هدایت می شوند... اتومبیل هائی که هم روی زمین حرکت کرده و هم می توانند پرواز کنند. با ورود چنین اتومبیل هائی نوع جاده سازی خانه سازی و شهر سازی هم به تناسب آن تغییر می کند.

دستگاههایی که به جای رحم مادر اسپرم را به جنین و جنین را به کودک تبدیل کرده و آنها را مثل جوجه ماشینی به میزانی که نیاز دارند، تولید می کنند. قبل از دوره صنعتی، آنها به شکل گروهی زندگی می کردند، با شروع دوره صنعتی زندگی جمعی و فامیلی به خانواده تقلیل پیدا کرد. در قدم بعدی دیگر کسی خانواده یا پیوندی با دیگری نخواهد داشت.

پول، سیستم بانکی و کارت اعتباری به شکل فعلی حذف می شود. مشخصات مالی و اطلاعات شخصی افراد به صورت یک “چپس” در بدن افراد قرار می گیرد. نوع خانه سازی تا تولید پوشاک تا روابط جنسی - عاطفی و ... به کلی دگرگون و به چیز دیگری تبدیل می شود.

دیمیتری انیسکوف که رهبری یک پروژه تحقیقاتی پیشرفته موسوم به - اوتار- را بر عهده دارد در جریان کنفرانس آینده جهان در سال ۲۰۴۵ می گوید: “تا ده سال دیگر می توان ذهن انسان را به روبات انتقال داد و بدین ترتیب رویای همیشگی - زندگی جاودان - بشر جامه عمل پوشاند. امیدواریم اشخاص بتوانند درون روبات به زندگی خود ادامه دهند در حالی که بدنشان مانند غلافی خالی که می توان آن را به دور انداخت، بی استفاده خواهد شد پس از انتقال ذهن شخص به قالب جدید - اوتار- خواهد توانست همچنان به عنوان بخشی از جامعه به زندگی خود ادامه دهد. فاز سوم ساخت مغز مصنوعی انسان است، محیطی کامپیوتری که می توان ذهن بشر را در آن بارگزاری کرد.”



نه فقط زندگی انسان که زندگی دیگر موجودات را هم از مدار نظم طبیعی شان خارج کرده و رو به تباهی می‌برند. **مزدوران و نوکران متخصص** سرمایه، که محققان و دانشمندان نامیده می‌شوند در دانشگاه پنسلوانیا “ژن های هورمونی رشد انسان را در کد های بیولوژیک نطفه های موش های آزمایشگاهی وارد کردند سپس نطفه ها را به موش مؤنث تلقیح و آن را باردار کردند در زمان تولد ، موش ها دارای ژن های کارکردی انسان در ساختار بیولوژیک خود بودند و به نوبه خود ژن انسان را به نسل های بعدی خویش انتقال دادند . در دومین آزمایش ، دانشمندان ژنی را که در کرم شب تاب نور پخش می کند در کد های ژنتیک بوته تنباکو وارد کردند و در نتیجه گیاه بیست و چهار ساعته در روز می درخشید“. -از کتاب پایان کار نوشته کرگ برد -

در واقع به سطحی از تکنولوژی و علوم فضائی و ژنتیک دست پیدا کرده اند که اطلاعات عموم نسبت به آن اندک است. نه تنها اطلاعات ما نسبت به آن نا چیز است که به گفته برژنيسکی تنها بخش اندکی از نیروهای امنیتی در جریان آن قرار دارند. یکی از مستخدمین سرمایه در ناساعنوان کرده که در حال تکمیل دستگاهی هستند که در صورت تکمیل این دستگاه الکترونیک، مردم قادر خواهند بود آنچه را در خواب می بینند، به وسیله این دستگاه ضبط کرده و وقتی بیدار شدند خواب خود را تماشا کنند او گفته حتی می توانیم آنچه را که آدمها دوست دارند در خواب ببینند، ما به خوابشان ببریم. در حقیقت خواب آدم را هم کنترل کرده و امیال و آرزوهای آنها را در خواب هم تعیین می کنند.

در سال ۲۰۱۰ اعلام کردند که بیشتر از هزار نفر در کره ماه زمین خریده اند. سال هاست در کره ماه نمونه سازی می کنند تا به شیوه ساختمان سازی در آنجا دست پیدا کنند. همین خبر نشان می دهد که این آدمهای برگزیده! تا کجا پیش رفته اند. نوع مهندسی ساختمان و موادی که در آنجا با توجه به جو کره ماه به کار می برند خارج از تصور ماست. توده های مردم جهان مثل زندانیانی می مانند که اطلاعی از بیرون زندان ندارند. این جا فقط بحث فاصله طبقاتی نیست، فاصله دو انسان با دو دنیای کاملاً متفاوت است.

جهان اول، دوم، سوم، شرق، غرب، ملیت و تفاوت های فرهنگی مفهوم خود را از دست می دهد. همه چیز به سمت یکسان سازی انسان ها و جهانی سازی پیش می رود. جهان یک دهکده کوچک خواهد بود و این دهکده یک کدخدا خواهد داشت، این کدخدا کسی نیست جز صاحبان کمپانی های فراملیتی که کلیه سازمان های مهم و تأثیر گذار جهان را مثل رسانه های گروهی، دانشگاه ها و نظام آموزشی، هنر، ورزش و مذهب... در اختیار و تحت کنترل خود دارند. یک جهان و یک دولت جهانی، که بایستی سلیقه و نوع رفتار اجتماعی همه توسط یک کدخدا تعیین و کنترل شود. بایستی فرهنگ های امریکای لاتین، اروپا، آسیا، افریقا و همه دست آوردهای انسانی آنها نابود شود. از روستاهای چین تا افغانستان تا امریکای لاتین تا اروپا تا همه شهرها در همه کشورها، باید یک نوع

فرهنگ، یک نوع قانون، یک نوع موسیقی، یک نوع فلم، یک نوع آرزو، یک نوع پوشش، یک نوع غذا، یک نوع شیوه مصرفی و یک الگوی زیستی داشته باشند و این میسر نمی شود مگر این که هر فرد از فرهنگ و هویت خود کاملاً خدا حافظی کند و به نقطه ای برسد که خود باعث استثمار بیشتر خود شود. باید خودش، خودش را مطابق قانون اقتدارگران کنترل کند برای این که هر فرد به این نقطه برسد باید سلیقه و ذائقه اش تغییر کند. باید فرهنگ و هنرش مثل مواد غذایی هورمونی و به تولید انبوه برسد.

هویت زدائی از ملت های مختلف و دادن هویت کاذب مصرفی و تبدیل انسان به روبات که هنرش، عملش، پوشش اش، خوراکش، تماماً از یک مرکز طراحی شود، این مهم برای اربابان به دست نمی آید، مگر این که ملل مختلف با سابقه تاریخی خود قطع کامل شوند. این سابقه تاریخی مجموعه ای است از فرهنگ و آداب و رسوم و هنر و در کل اندیشه یک فرد در کل جامعه. تا این سابقه تاریخی، دفن نشود، مقاومت و مبارزه در انسان باقی می ماند.

برای همین ماهیت جنگ های امروز در عراق و افغانستان و تغییر حکومت ها در خاورمیانه و جاهای دیگر با جنگ های گذشته امپریالیست ها متفاوت است. اگر جنگ های دیروز برای روی کار آوردن حکومت های دست نشانده و غارت منابع طبیعی و سلطه امپریالیستی بود، جنگ های امروز دیگر برای روی کار آوردن حکومت های دست نشانده و یا سلطه بر منطقه ای از جهان به شیوه گذشته نیست، بلکه جنگ های امروز برای به همه ریختن بافت اجتماعی و پایه ریزی کردن نظم نوین برده داری در مناطق مختلف جهان است، تا ریل جهانی سازی و یکسان سازی انسان ها و تغییر شیوه مصرفی در آن مناطق با سرعت بیشتری دنبال شود. جنگ های امروز برای آماده کردن نقاط مختلف جهان برای گذار به مرحله بعدی است.

دیگر، کشورها نه وابسته که بایستی بخشی از یک سیستم مرکزی بوده و مثل ایالت های یک دولت مرکزی کار کنند.

این جهانی سازی ضرورت سرمایه داری و رشد تکنولوژی در این مرحله است. نمی توان مثلاً در غرب ایستگاه های مدار انرژی برای پرتاب وسیله نقلیه ایجاد کرد، ولی افغانستان، ایران، عراق، ترکیه... در بافت قدیم خودش حرکت کند یا بخواهد قدم به قدم جلو برود. با این سیر رشد تکنولوژی دیگر فرصت قدم به قدم نیست. بافت اجتماعی و شیوه زندگی مردم آن منطقه باید به هم بریزد، حال با ورود نظامی یا بدون ورود نظامی.

به مرحله ای که اربابان تکنولوژی رسیده اند، خودبه خود همه چیز به سمت یک جهان یک شکل با یک کدخدا پیش می رود. این دوره، دوره "انحصار انحصارات" است. در این دوره فقط دو گونه انسان باقی خواهد بود، انسانی که همه چیز را یکجا در اختیار دارد و انسانی که محکوم به بردگی کامل است. منتها همه با تکنولوژی پیشرفته سر و کار خواهند داشت. نسل های بعد چه سیر و چه گرسنه متناسب با نظام جدید پرورش خواهند یافت.

با نگاهی به دو، سه دهه گذشته می بینیم طبقه حاکم تمامی ابزار های موجود از هنر تا تکنولوژی و دانش را زیر سلطه خود گرفته و به کمک این ابزار ها بستر اصلی روابط اجتماعی و خصوصیات جوامع را شکل داده و همه چیز را از جوهره اصلی خودش تهی کرده است اگر علم پزشکی در دوره ای نقش شفاء بخش به دردهای بشر را با خود داشته، امروز کاملاً به عکس وسیله ای برای چاپیدن بشر تبدیل شده است. کمپانی های داروسازی نه بر اساس درمان درد بلکه بر اساس سود بیشتر دارو تولید می کنند. به گونه ای دارو می سازند که درد را درمان نکند بلکه به طور موقت آن را تسکین دهد و بیمار مجبور باشد برای تسکین درد مدام دارو مصرف کند و بعد از مدتی عوارضی که بر اثر مصرف این دارو پیدا کرده، مجبور شود داروهای دیگری مصرف کند. در دانشگاه های موجود کسی بر اساس تشخیص درد و درمان آن دکتر نمی شود، بر اساس تشخیص کمپانی های داروسازی برای

فروش بیشتر دارو دکتر می شود. علم پزشکی را کمپانی های داروسازی تعیین و به مراکز علوم ارایه می کنند. با تبلیغات سیستماتیک جراحی های صورت، پستان، شکم را به عنوان جراحی زیبایی ترویج می دهد و از این بلائی که بر سر انسان به ویژه زنان آورده اند سودهای کلانی عایدشان می شود همچنان که تمامی رشته هائی مثل روان شناسی، جامعه شناسی، ادبیات، تاریخ، هنر، فزیک... را صاحبان کمپانی فراملیتی در اختیار گرفته و مسیر علم و دانش را آنگونه که می خواهند شکل می دهند.

عموماً فکر می کنند افرادی که درس می خوانند، دکتر می گیرند یا تنورسین هستند، آدمهای باسواد و تحصیل کرده اند، در صورتی که همین ها بی سواد ترین اقشار جامعه اند. چرا که سواد آنها نه بر پایه نیازهای واقعی انسان و نه بر اساس دریافت از خود زندگی که بر پایه نیازهای اهریمنان است. این قشر بردگان متخصص این سیستم اهریمنی هستند. دریافت مادر بزرگ ها و پدر بزرگ های ما از زندگی بسیار درست تر از این استادان و تنورسین ها بوده است. به جامعه اینگونه القاء کرده اند که هنرمندان و روشنفکران و متخصصین افراد خلاق هستند در صورتی که در همین دانشگاه ها خلاقیت و استعداد انسان را می کشند. فرقی نمی کند که یکی دانشمند باشد یا هنرمند و یا کارمند، کاری که از او خواسته می شود را باید انجام دهد. همه استخدام می شوند تا کاری را انجام دهند که بابت آن حقوق دریافت می کنند. خود به خود خلاقیت و استعداد و از همه مهمتر اختیار و آزادی انسان نابود می شود.

امروز اگر کسی در موسیقی بتهوون یا در فلمسازی پازولینی باشد اگر گردن کلفتی دستش را نگیرد، همسایه اش هم از کارش خبردار نمی شود بسیاری از نقاشانی که کنار خیابان نقاشی می کنند استعداد شان به مراتب بیشتر از نقاشانی است که تابلوی آن ها در گالری ها به میلیون ها دالر فروخته می شود. تفاوت فقط در داشتن آدم گردن کلفت است.

قبل از انقلاب صنعتی و حتی مدت ها بعد از آن، دانش و هنر تا حدودی جدا از سرمایه داری بود و سرمایه سلطه کامل بر آن نداشت از این رو بسیاری از دانشمندان و هنرمندان در کارشان آزادی عمل داشتند به همین جهت بحث هنر متعهد و هنر برای هنر معنا داشت ولی حالا کل هنر و دانش را در اختیار گرفته و انحصاری کرده اند. همانطور که هنوز می توان زندگی مرغ و خروس را در چند دهه گذشته تصور کرد که در حیات خانه، در کوچه و دشت و تپه، به طور طبیعی و آزاد رها بودند، آن را مقایسه کرد با زندگی امروز آنها در مرغداری ها، برای این که تشخیص روز و شب را از دست بدهند، با نور چراغ های پر قدرت به آنها شوک می دهند تا مدام به دانه های هورمونی نوک بزنند و در عرض بیست روز جوجه ها تبدیل به مرغ شده و روانه بازار شوند. در بازار برای فروش در بسته های خوش رنگ و لعاب پیچیده می شوند و فواید آنها مورد تعریف و تمجید قرار می گیرد. این فقط سرنوشت زندگی مرغ و خروس نیست که به این نقطه رسیده، زندگی انسان هم همین سرنوشت را پیدا می کند نمی شود مرغ هورمونی بشود، مواد غذایی هورمونی بشود ولی زندگی بشر و افکار و هنر و فرهنگ و حتا اپوزیسیون هورمونی نشوند. همه چیز با هم باید جلو برود.

مبارزات اجتماعی و سیاسی هم همین وضعیت زندگی مرغ و خروس را پیدا کرده است. در چند دهه اخیر اربابان دنیا به اپوزیسیون سازی گسترده ای در سطح جهان دست زده اند. هزاران نهاد حقوق بشری، دمکراسی خواهی، ان. جی. او، انجمن های مدافع حقوق زنان... درست کرده اند این اپوزیسیون هورمونی را در بسته بندی های خوش آب و رنگ توسط دستگاه های تبلیغاتی و فستیوال های فرهنگی و هنری وارد بازار می کنند تا از شکل گرفتن جنبش های مستقل برای تغییرات بنیادین جلو گیری کنند و پتانسیل نیروهای فعال اجتماعی را در کانال های انحرافی به

هدر دهند، از یک سری جیره خوارهای خود چهره می سازند و به زور جایزه ها و تبلیغات از آنها الگو سازی می کنند تا الگوهای واقعی مبارزه در جامعه رشد نکند. وظیفه این انجمن های دست ساز دنبال کردن همان هدف دهکده جهانی است. آنها در کشورهای آسیائی و افریقائی و امریکای لاتین کار می کنند تا بافت سنتی زنان آن جوامع را به هم بریزند تا از آنها برده کار و مصرف بسازند. مبارزه انسان در مقابل کلیت این سیستم را به سطح مبارزه زن با مرد تنزل می دهند. سیستم موجود را مردسالار می خوانند، در حالی که امروز در این روند نه مرد و نه زن هیچ کدام سالار نیستند، بلکه هر دو اسیر سرمایه سالاری اند. نابرابری های اجتماعی که امروز بین زن و مرد جاری است، خود حاکمیت ها به شیوه های مختلف این نابرابری را حفظ و تداوم می دهند تا ذهنیت زن و مرد درگیر هم باشد و انرژی آنها در مقابل حاکمیت سرمایه آزاد نشود. این به اصطلاح آزادی سرمایه داری به زنان، نه تنها زنان را از ستم بافت سنتی نجات نمی دهد، بلکه آنها را به اسارت و تنهایی کشنده تری می برد. هیچ گاه دختران به اندازه امروز احساس ناامنی و ترس از دور خارج شدن و تنها ماندن نداشته اند و این همه قرص های ضداضطراب و ضدافسردگی مصرف و جراحی به اصطلاح زیبایی نکرده اند. همه این ها زیر پوشش دمکراسی و حقوق بشر انجام می شود. “ مگر نمی دانید چه تحمیق هائی زیر لوای روشنگری انجام می شود؟ مگر خبر ندارید که زوال تا کنون چند بار صورتک جنبش را بر چهره زده است همه آنها را در عصر ما هم می توان به خوبی دید” – کافکا.

امروز دمکراسی و حقوق بشر دو ابزار اصلی دزدان گردن کلفت بین المللی برای کلاه گذاشتن سر مردم و بی راهه بردن افکار توده ها از ریشه اصلی درد است. دمکراسی، حقوق بشر، رأی گیری و انتخابات، چون سمی است که بر پیکر جوامع تزییق می کنند. متأسفانه در این سیستم آگاهی بشر به نقطه ای افول کرده که هر چند سال تعدادی دزد را انتخاب می کنند تا این دزدان به وسیله قانونی که اربابان این دزدان تعیین کرده اند، جامعه را بچاپند. در این دمکراسی رایج همه آزادند از بدبختی های خود بگویند، ولی داخل همین سیستم و نه فراتر و دل شان خوش باشد که هر چهار سال یک بار تعدادی مفت خور را به پارلمان ها بفرستند. این دهه های گذشته نشان داده که تمامی این پارلمان ها در دست دولت ها و دولت ها در دست سرمایه داران بزرگ هستند.

نهادهای حقوق بشری از انسان یک قربانی می سازند. انسان وقتی دیگر یک موجود سیاسی که می تواند دست به تغییرات اجتماعی بزند نباشد و صرفاً یک قربانی فرض شود، آنوقت خود ستمگران بنا به موقعیت در نقش منجی و نجات دهنده قربانی ظاهر می شوند. پایه های بشریت را درهم کوبیده اند، آنوقت از حقوق بشر حرف می زنند. حقوقی که نه تضمین کننده حقوق انسان ها که تضمین کننده امیال اربابان است. در این به اصطلاح حقوق بشر همه آزادند هر عقیده ای داشته باشند تا جائی که به آزادی دیگران صدمه نزنند. فقیران آزاداند فقیر باشند، پولداران هم آزادند آنها را بچاپند. زیرلوای این گونه آزادی و برابری، تمامی نابرابری های موجود را رسمیت می دهند و به آن لباس قانونی و حقوقی می پوشانند. هر کسی در مقابل آزادی بی قید و شرط دزدان بین المللی اعتراضی داشته باشد و بخواهد در عمل مانعی برای آزادی عمل چپاولگران ایجاد کند، مجریان این حقوق بشر به جرم خرابکاری و اخلاف در امنیت ملی، بلائی به سرش می آوردند تا از بشر بودن خود پشیمان بشود.

در این حقوق بشر و دمکراسی رایج، ما آزادیم کار کنیم، ما آزادیم از صبح تا شب سگ دو بزیم، ما آزادیم یک سوم از ساعت مفید روزانه مان را در شلوغی راه بندان بگذرانیم، ما آزادیم تا صورت حساب های مختلف را بپردازیم، آنها هم با چماق قانون آزاد هستند به انواع مختلف ما را بچاپند و به ریش آزادی ما بخندند. آنها آزاداند اهرم های قدرت و مهار جامعه را در دست داشته باشند و سر نوشت همه را تعیین کنند. ما هم آزادیم تا ما را مهار کنند و به خدمت بگیرند. آنها آزاداند تحت آزادی مطبوعات، تلویزیون، سینما و تبلیغات، افکار سازی کرده و ذهنیت

همه را به دلخواه خود شکل دهند، ما هم آزادییم گله وار هر جا خواستند ما را ببرند و مثل مسخ شده ها باورکنیم که در نظام دمکراسی آزادی مطبوعات و آزادی بیان وجود دارد و نق زدن را آزادی بدانیم.

جان سویتون سردبیر روزنامه نیویورک تایمز در دهه پنجاه هنگام خدا حافظی با این روزنامه می گوید:
“مطبوعات آزاد وجود ندارد. شما دوستان من این را خوب می دانید و من هم می دانم. ما ابزار و نوکران قدرت های مالی بزرگ هستیم که پشت سرمان قرار گرفته اند. ما عروسک های خیمه شب بازی آنها هستیم، هنگامی که نخ هایمان را می کشند، خدمت و بازی می کنیم. همه دانش، توانایی و حتی زندگی ما به آنها تعلق دارد.” تازه او این حرف را بیشتر از نیم قرن پیش گفته که با شرایط فعلی اصلاً قابل مقایسه نیست. حالا چنین آدمی حتی نمی تواند به درب ساختمان نیویورک تایمز نزدیک بشود، چه رسد به سردبیری آن. خبرنگاران، برنامه سازان و سردبیران امروز نه تنها اعتراضی به این که رسانه های گروهی در اختیار اربابان باشد ندارند بلکه افتخار می کنند که عروسک خیمه شب بازی آنها باشند، برای استخدام شدن در خوش خدمتی و خوش رقصی با هم رقابت می کنند. چون با روندی که تکنولوژی می رود، صاحبان آن قادراند انسان ها را هم از لحاظ فیزیکی و هم از لحاظ روانی و خصلتی کنترل و سرکوب کرده و به موجودی بیگانه و تهی شده و هورمونی تبدیل کنند.

به بهانه رشد سرطان، سیگار کشیدن را در بخش هایی از شهرها ممنوع کرده اند. در بخش هایی از شهر حتی کشیدن سیگار در داخل خانه ممنوع است. تا چند وقت دیگر اگر کسی در خانه خود پنهانی سیگار بکشد، از طریق ماهواره کنترل و جریمه می شود. این خیلی ساده انگارانه است که عده ای باور کنند غارتگران که در جنگ ها میلیون ها نفر را می کشند و تولید و توزیع مواد مخدر را در حجم های کلان در دست دارند، مواد غذایی را هورمونی و در قوطی کرده و غذای طبیعی را از انسان گرفته اند و با این کار عامل اصلی رشد سرطان هستند، حالا به فکر سلامتی آنها باشند. ممنوع کردن سیگار هم در راستای کنترل رفتار آدمها است. هرگونه رهائی درونی حتی به اندازه ای که فردی در کافه برای خودش سیگاری دود کند، بایستی از او گرفته شود تا برای هر عملی مجبور باشد دهها قانون را رعایت کند. امروز اگر کسی در هواپیما نشسته باشد و هواپیما چند ساعت دیر حرکت کند، حق ندارد اعتراض کند. اگر به طور طبیعی از معطل ماندن در هواپیما کلافه شود و اعتراض کند، به جرم عدم “کنترل عصبانیت” دستگیر می شود. این مسأله فقط با دستگیر شدن تمام نمی شود. می فرستند به کلاس های “کنترل عصبانیت – انگرمنجمنت” تا به تدریج اعتراض در درون آدمها کشته شود و انسان های آینده چیزی به عنوان اعتراض را نشانند. می خواهند برای خصلت های طبیعی انسان مثل خشم، اعتراض، خندیدن، گریه کردن، مهر ورزیدن... قانون گذاری کنند تا بتوانند از آدم، آدمک بسازند تا همه به زور اسلحه ای به نام قانون به طور اتوماتیک کار کنند تا دیگر کسی به طور طبیعی خشمگین نشود، به طور طبیعی به خنده نیفتد... می بینیم دیگر از آن قهقهه خنده از ته دل خبری نیست. خنده را از آدمها گرفته اند جایش قرص های ضدافسردگی به دستش داده اند. دیگر کمتر در کوچه ها و خانه ها خنده می بینیم. فکر همه به قسط و بدبختی های خودشان مشغول است. همه سرگردان و پریشان کنار هم رد می شوند.

حالا همه چیز در خدمت این هدف که از انسان روبات بسازند به کار گرفته شده است. برای مثال موسیقی دیگر حالت انسانی به انسان نمی دهد. مثل قرص های ضد اضطراب عمل می کند. موسیقی رپ و راک جدید خوراک بچه های این نسل شده است. با موسیقی رپ مواد مخدر و سکس را عمومی کرده و با موسیقی راک خمودگی ذهنی را در نوجوانان و جوانان به وجود می آورند. روزانه دهها ساعت برنامه های تلویزیونی به این خوانندگان اختصاص دارد که دوست دختر فلان خواننده کجا ناخن هایش را درست می کند، کجا مو را آرایش می کند، چه

مهمانی هائی می روند، کی با کی خوابیده... دیگر کمتر ترانه ای پیدا می شود که بوئی از یک خصلت انسانی داشته باشد

بازی های کامپیوتری تا فیس بوک، همین هدف را دنبال می کند. امروز اکثر نسل جوان هر کدام یک آی فون به دست، از صبح تا شب در حال راه رفتن، در حال خواب، در حال غذا خوردن با آن سرگرم هستند. تکنیک هائی که در مرغداری برای جوجه ها به کار می برند تا مدام به دانه ها نوک بزنند، همین تکنیک را در مورد بچه های این نسل به کار می برند. اگر "ربای" یهودی پای دیوار "ندبه" هر یک جدا از دیگری سر در کتاب دارند و بدن خود را پای دیوار تکان می دهند و به خیال خود با آن تکان ها می خواهند به منبع اصلی انرژی هستی وصل شوند، امروز تکنولوژی با دادن تلفون های دستی به نسل جدید جای آن تکان ها را گرفته است. اگر در گذشته انسان ها دور هم جمع می شدند، با هم گفت و گو می کردند و از آرزوهای خود حرف می زدند و یک پیوند مشترکی بین آنها بود، حالا تکنولوژی با نیت خاصی این پیوند ها و بند ناف ها را قطع کرده است. حالا اگر دور هم جمع می شوند، نسل جدید سر در آی فون، پای دیوار با هم حرف می زنند و خود را تکان می دهند. هر کسی با ابزار سر و کار دارد نه با انسان بغل دست خود. همه به جعبه کوچکی به نام بلک بری، به اهریمن وصل هستند. هر یک جدا از دیگری در خود خزیده اند. همه در تردید و بی هدفی رها شده اند. اعتقاد و باور به ارزش های انسانی و آرمان خواهی به طور سیستماتیک توسط رسانه های گروهی بمباران می شود. این رسانه ها به طور مداوم با پخش اخبار ضد و نقیض درباره فجایع، جنگ و کشتار، همراه با تبلیغ کالاهای پر زرق و برق در میان اینگونه اخبار، با برگزاری میزگردها و بحث های کارشناسی... به گونه ای عمل می کنند که خود به خود همه دچار تردید و تزلزل در موضعگیری بشوند و از تصمیم گیری در مسایل اجتماعی و حتی مسایل شخصی مدام دچار تردید و سرگردانی و بی هدفی باشند. برای انتخاب هر چیزی و هر موضوعی آنقدر انتخاب های گوناگون بر سر راه گذاشته اند تا در نهایت امکان انتخاب را از آدمها بگیرند. همه در برزخ به سر می برند شادی و آرامشی در میان نیست فقط فرسودگی است و زوال.

اکنون که در میانه این راه و مرحله گذار هستیم، می بینیم که جوامع و ملل مختلف رو به نازانی می رود. دیگر از بتهوون، ونگوگ، کافکا، خیام، صادق هدایت، شاملو... و پا به پای آن نیز در سینما و همین طور در مبارزه از رهبران واقعی مبارزه و از فرهنگ و هنر غنی اروپا، امریکای لاتین و شرق خبری نیست. جای آنها را هالیوود و کمپانی های داروسازی و هنر سازی و سیرکی به نام دمکراسی و حقوق بشر گرفته است.

اندیشه های کهن ریشه در زندگی اشتراکی دارند

وقتی به گذشته نگاه می کنیم می بینیم، ادیان و اندیشه های کهن هنوز درک بهتری از قانونمندی زندگی و انسان را به دست می دهند تا علم و دانش امروز. تمامی این ادیان و اقوام با تفاوت ها و فاصله هائی که از هم داشته اند و بدون این که به هم دسترسی داشته باشند، همه یک اندیشه را دنبال کرده اند. چون که منابع تفکر آنها از یک جا نشأت می گرفته و آن آمیختگی شان با طبیعت و زندگی بوده است. قانونمندی طبیعت و راز زندگی و انسان را به طور حسی گرفته اند. فکر و دانش آنها از حس و تجربه عینی شان نشأت می گرفته نه از دانشگاه ها و کتاب ها. منبع اصلی دانش و خرد انسان، طبیعت است. انسان هر چه از طبیعت و از نظم هستی فاصله گرفته به همان میزان از خرد و دانش دور شده و به رنج و بدبختی دچار شده است. نظم هستی بر پای زندگی اشتراکی استوار است. هر پدیده ای که از مدار این نظم یا بیرون بگذارد، نابود می شود.

در هستی فقط انسان است که از مدار این نظم پا بیرون گذاشته . تمامی رنج ها و ستم ها و جنگ هائی که بشر بر کرده خودش تا به امروز حمل کرده از همین دور شدن از نظم زندگی اشتراکی بوده است. هر چقدر اندیشه بشر کهن تر است به نظم هستی و نظام اشتراک نزدیک تر است . اندیشه زندگی اشتراکی از افلاطون تا مزدک تا مارکس در مقابل طبقه اشرافیت تاریخ قرار داشته است. جدال ایدئولوژی ها در طول تاریخ از همین نقطه بوده است. بی جهت نیست که شخصیت‌های انقلابی اساطیری و مبارزان دوران کهن پدر ندارند و فرزند باد، دریا و کوه نامیده می شود چرا که اینها نماینده اندیشه‌های دوره اشتراکی هستند و در دوره اشتراکی جنسیت مهر مالکیت نداشته است. پدیده ای به نام مردسالاری- پدر سالاری زائیده دوره طبقاتی است برای همین از نگاه طبقات حاکم این افراد حرام زاده نامیده می شوند چرا که قانون مالکیت را نفی کرده اند. شاید از این روست که مسیح هم پدر ندارد و با نام مادر نامیده و شناخته می شود.

اریک فررم در کتاب "جزمیت مسیحیت" نشان می‌دهد که جنبش مسیح، جنبش فقراء بوده علیه حاکمان روم و اساساً چیزی به نام مسیحیت صد سال بعد از مرگ مسیح توسط خود حاکمان روم برای جلوگیری از فروریختن پایه‌های قدرتشان شکل می‌گیرد. عمر اکثر اندیشه‌های مذهبی از جمله مذاهب ابراهیمی بیشتر از شش- هفت هزار سال نمی رسد ولی عمر اندیشه‌های انسانی به دهها هزار سال قبل بر می‌گردد. تمامی این مذاهب از نماد ها و اندیشه‌های انسانی پیش از خود وام گرفته اند و بنا به موقعیت شان در آن دست برده و چیزهائی که خواستند به آن اضافه کرده اند. اکثر این مذاهب رسمی به عکس آنچه که از اول مدعی بودند، می خواستند مقابل این روندی که انسان بیرون از مدار هستی طی می کند بایستند نه تنها نه ایستاده‌اند، بلکه با این روند جلو آمده و خود بخشی از این روند اهریمنی شده اند. هر چند در طول تاریخ حرکت های عدالت خواهانه با نگرش متفاوت به مذاهب رسمی و با اندیشه اشتراکی از درون همین مذاهب بیرون آمده و مقابل نظم دوره خود و رهبران همین مذاهب ایستاده اند اما مذاهب رسمی همیشه حافظ نظام طبقاتی در مقابل نظم اشتراکی بوده اند. همچنان که نگاه مراکز دانشگاهی و نهادهای آموزشی، فرهنگی و هنری به تاریخ و جامعه و انسان، از نگاه پیرومندان و حاکمان است و فقط نگاه حاکمان است که در این مراکز ترویج و تدریس می شود .

آغاز گمراهی بشر، نوع دانش اوست. دانشی که از ابتداء در مسیر رشد مالکیت و شکل دهی قدرت پا گذاشت و همین مسیر به این روند اهریمنی و به رشد این نوع تکنولوژی کشیده شد، که امروز کمر انسان را شکسته است. این روند همان میوه ممنوعه است که انسان نباید به سمت آن می رفت، اما رفت و به این سرنوشت دچار شد. زرتشت می گوید: " روزی زمین از انسان انتقام می گیرد." و امروز انتقام زمین را به چشم می بینیم که چگونه بشر از هستی و طبیعت جدا افتاده، در خود فرو رفته و اسیر دست کمپانی های فراملیتی شده است. هر چه در این مسیر علم و تکنولوژی جلو می رود، از درک و دریافت حیات و زندگی دور و دورتر می شود. بشر هیچ گاه به اندازه امروز از پرندگان و طبیعت اطلاعات نداشته و هیچ گاه هم به اندازه امروز ارتباطش با پرندگان و طبیعت قطع نبوده است. اقوامی مثل سرخپوستان یک صدم اطلاعاتی را که امروز بشر از پرندگان دارد، نداشتند. اما پرندگان را درک می کردند و زبان باد، درخت، باران... را می فهمیدند و ارتباط زنده با طبیعت پیرامون خود داشتند و به همان میزان نیز به دانش و خرد واقعی نزدیک تر بودند. دانش امروز بشر به طبیعت نه بر پایه درک و شناخت طبیعت که بر پایه سود جویی و سلطه بنا شده است. محصول اینگونه دانش را می بینیم که هر چه بیشتر بر طبیعت و هستی سلطه پیدا می کند به همان میزان انسان بدبخت تر، درمانده تر، بیگانه تر و به اسارت بیشتری می رود. در جانی خواندم که یکی از بزرگان سرخپوستان می گوید: " سفید ها از ما خواستند که زمین

مان را به آنها بفروشیم، ما نشستیم فکر کردیم چگونه می توان طراوت هوا را فروخت، سرسبزی جنگل را فروخت، جاری بودن آب رودخانه را فروخت و در زمینی که ما با دیگر موجودات به طور مشترک زندگی می کنیم، چگونه می توانیم بدون اجازه موجودات دیگر، زمین مان را بفروشیم. پس ما نمی توانیم زمین را بفروشیم“. این نگاه به زمین، نه یک نگاه سیاسی یا مثل جریان های مدافع محیط زیست امروزی، که یک نگاه ایدئولوژیک و یک دریافتی از درون به هستی و زمین است. دریافت و نگاهی که امروز در بشر رخت بر بسته و کمتر جایی چنین نگاه و دریافتی برای انسان باقی مانده است

اگر فقط همین نگاه به زمین برای بشر باقی مانده بود، می توان تصور کرد که چه حجمی از درد و رنج انسان و همچنین نابودی طبیعت دیگر در میان نبود. تفکرات و آئین ها و جشن های تمامی این اقوام از دانش حقیقی تری نسبت به دانش اهریمنی امروز برخوردار بوده و با کار، با تلاش، با طبیعت، با حیات و زندگی آمیخته بوده است. به همان اندازه که از نظام طبقاتی و مالکیت خصوصی دور بوده اند، به همان میزان درک درست تری از زندگی داشته اند. هر چند که سرمایه داری در طول این روند آنها را از بین برده یا به خرافات تبدیل شان کرده است. تمامی آنان یک اندیشه را دنبال کرده اند. مخاطب همه آنها نوع بشر بوده است. تغییر را نه در شکل کشوری، که در شکل جهانی و درهم شکستن این روند در نبرد آخر و نهایی دیده اند. و نبرد آخر یعنی روند حرکت انسان از ظلمت به نور، زمانی روی می دهد که انسان از این روند به خستگی کامل برسد. انقلاب آخر، زمانی فرا می رسد که آدمی از این مسیر و تمامی ابزار و مظاهر آن روی برگرداند و عطش و تشنگی بازگشت به هویت انسانی را در درون خود احساس کند. آنوقت است که چیز تازه ای و هوای تازه ای و اندیشه تازه ای نه از بیرون انسان که از درون انسان جوانه می زند. در آن نقطه است که همه چیز، هنر، عشق، علم و کار به مفهوم اصلی خودش باز می گردد و کار از شکل بیگاری برای صاحبان سرمایه به خلاقیت انسانی خودش بر می گردد.

از کافکا می گویم که اینگونه، کار را از بیگاری جدا می کند “ من کار کردن در کارگاه را دوست دارم. بوی چوب رنیدیه [رنده شده]، صدای اره، ضربه های چکش، همه مسحورم می کردند. چیزی زیباتر از کار دستی پاک و ملموس و سودمند نیست. گذشته از نجاری قبلاً کشاورزی و باغبانی هم کرده ام. خیلی زیبا تر و با ارزش تر از بیگاری در اداره بود. آدم در اینجا به ظاهر چیز والاتر و بهتری است، ولی فقط به ظاهر. واقعیت این است که آدم فقط تنهاتر در نتیجه بدبخت تر است. همین وبس. کار فکری، انسان را از جامعه انسانی دور می کند، در حالی که کار دستی او را به انسان ها پیوند می دهد... دنیای ماشینی یخبندانی است که رفاه و سودمند بودن ظاهری اش ما را روز به روز ناتوان تر و خوار تر می کند... می خواهیم از برکت فردیت خود، هرچه بیشتر مالک و مختار زندگی باشیم. این سرکشی، زندگی را از ما می گیرد. ”

با جاده سازی، شهر سازی، استخراج معادن و ذخایر زیرزمینی، هر بلانی که خواستند سر طبیعت آوردند. زندگی تمام موجودات و حتی زندگی باد، باران، درخت و گیاه را مختل و فضای تنفسی آنها را سخت کرده اند. چندی پیش در خبری اعلام کردند که امواج تلفن های دستی، زنبورهای عسل را می کشد - هر چند جای نگرانی نیست سرمایه داری عسل را در کارخانه برای همه تولید می کند. گفته می شود که پرندگان به خاطر آلودگی هوا به سمت جاهائی کوچ می کنند که هنوز فضای بهتری دارد، به خاطر محدود بودن فضاء، سر لانه ساختن با هم درگیر می شوند و پرندگان ضعیف نمی توانند لانه داشته باشند درگیری برای داشتن سرپناه را به حیطة زندگی پرندگان هم برده اند. آنوقت سازمان های مدافع حقوق حیوانات درست کرده، سگ و گربه می فروشند، دکتر و روانشناس و کلنیک برای آنها راه انداخته اند، صد جور بلا سر این حیوانات می آورند، اخته شان می کنند، حنجره شان را

عمل می کنند تا صدا نداشته باشند، غذای بسته بندی شده برای آنها تولید می کنند، آنها را هم مثل آدمها از حالت و خصالت طبیعی شان خارج کرده اند، اسم این تجارت را حیوان دوستی می نامند. همه را سر کار گذاشته اند که بیرون آشغال نریزند تا طبیعت را حفظ کنند، ولی آشغال های کلان توسط همین نصیحت کنندگان و قانون گذاران هر روز در دریا ها و دره ها ریخته می شود.

”در بین سالهای ۱۹۷۱ تا ۱۹۹۲ گول نفت شورون چهار میلیون گالن فاضلاب سمی آلوده به نفت و فلزات سنگین سرطان زا را در گودال ها و رودخانه های بولیوی تخلیه کرده است که باعث کشتار مدام مردم و جانوران می شود. مردمی که بیشترین آسیب را از احداث سد ها ، حفاری ها و خطوط لوله های نفتی دیدند، از فقدان مواد غذایی و آب آشامیدنی در حال مرگ هستند . بومی های امریکای لاتین نامیدانه می جنگیدند تا جلوی شرکت های نفتی و آژانس های بین المللی عمرانی را بگیرند و هر گونه تلاش برای کشاندن شان به دنیای مدرن را عقیم سازند . اما صنعت بازسازی در این جبهه ، چنان سریع و کار آمد عمل می کند که معمولاً ، پیش از آن که مردم منطقه تشخیص دهند چه بر سرشان آمده ، خصوصی سازی ها و چنگ اندازی برای اراضی تکمیل شده و کاراز کار گذشته است. اکنون هدف نه باز سازی که تغییر شکل دادن همه چیز است.“ - از کتاب اعترافات یک جنایتکار اقتصادی ، جان پرکینز-

سازمان ملل اخیراً به مناسبت نام گذاری دهه بیابان و مبارزه با بیابان زائی آماری منتشر کرده که: “ در سطح جهان ۲۴ درصد زمین ها در حال از بین رفتن هستند که زندگی یک میلیارد و ۵۰۰ میلیون نفر کاملاً به این زمین ها بستگی دارد. نزدیک به ۲۰ درصد از زمین هائی که در معرض نابودی قرار دارند حاصلخیز و بین ۲۰ تا ۲۵ درصد از آن چراگاه هستند. زندگی بیش از یک میلیارد در ۱۰۰ کشور جهان به دلیل بیابان زائی در معرض تهدید است“ - بی بی سی ۲۴ سپتامبر ۲۰۱۰-

اکثر این انسان های به حاشیه رانده شده که در مناطق فقیر زندگی می کنند، دیگر زندگی شان به درد سرمایه داری نمی خورد و باید از میان برداشته شوند، چون توان مصرف محصولات تکنولوژی را ندارند. این که سازمان ملل این آمار و به اصطلاح مبارزه با بیابان زائی را اعلام می کند، طبیعی است که بدون اجازه اربابان چنین آمار هائی را اعلام نمی کند. فاجعه هائی از این دست را به عنوان خبر اعلام می کنند تا در جامعه زمینه سازی کرده و آن را عادی و طبیعی جلوه دهند، تا همه به این نوع فجایع عادت کنند و عده ای ساده اندیش را سرگرم کرده و با احساس انسانی آنها بازی کنند تا بروند برای کودکان آن مناطق پول جمع کنند و راه حل را در چنین کارهائی ببینند. کافکا، یک قرن پیش به خوبی این مسیر را می بیند: “ ما در عصر تورم انسان زندگی می کنیم. از سر به نیست کردن غیر نظامی ها که از سرباز و توپ ارزان تراند، عایدات کلانی نصیب می شود... ما در مردابی از دروغ ها و توهمات پوسیده زندگی می کنیم که هیولاهای وحشتناک به جهان می آورد، هیولاهائی که با چهره ای پر از محبت به دوربین عکاس ها لبخند می زنند ولی در همان لحظه - بی آن که کسی متوجه شود - با بی خیالی میلیون ها انسان را چون حشره زیر پا له می کنند... تمدن جهان، فاجعه بار است. مشت آهنین تکنولوژی همه حصارها را درهم می کوبد.“

مشت آهنین تکنولوژی حتا ضرباهنگ طبیعت جسمانی و فعالیت بدنی بشر را به هم ریخته است “نوع آدمی مانند تمامی انواع موجودات دیگر، از هزار ها ساعت زیستی ساخته شده است. که در دوران طولانی تکامل با ضرب آهنگ و گردش زمین هماهنگ شده بود. کار کرد ها و فرایند های بدن ما با نیروی بزرگتر طبیعت مانند چرخش روز و چرخه های ماه ها و فصل ها انطباق یافته بود. اما عصر صنعتی جدید چهار چوبی اقتصادی را به

وجود آورد که در آن سرعت فعالیت با ضرب آهنگ های کند تر زیستی بدن آدمی تضادی فزاینده داشت. در عصر صنعتی کارگران چنان گرفتار ضرب آهنگ های ماشین آلات مکانیکی شده بودند که حتی خستگی خود را بر اساس اصطلاحات خاص ماشین ها بیان می کردند. مثلاً از این شکایت می کردند که - زهوارشان در رفته - یا دچار نقص فنی- شده اند. اکنون تعداد زیادی از کارگران چنان در ضرب آهنگ فرهنگ جدید کامپیوتری ادغام شده اند که وقتی تحت فشار قرار می گیرند ، می گویند دچار - اضافه بار - شده اند یا - سوخت شان تمام شده - یا قاطی - کرده اند تعابیری که به وضوح نشان می دهد کارگران تا چه حد با آهنگی که تکنولوژی کامپیوتری مطرح ساخته، یکی شده اند، افزایش آهنگ فعالیت در محیط کار تنها موجب افزایش بی قراری و سطح اضطراب کارگران و کارمندان را به نحوی بی سابقه ای بالا برده است. انواع بیماری روحی و جسمی این عصر بر گرفته از همین موضوع است . - “ از کتاب پایان کار نوشته کرگ برد - .

انقلاب بشر در نهایت علیه اینگونه علم و تکنولوژی خواهد بود. نه فقط انسان که همه مخلوقات باید آزاد شوند. چرا که این نوع شهر سازی، این نوع جاده سازی، این نوع درس خواندن تماماً در چهارچوب رشد سرمایه و رشد نجومی سود است. سود رشد دهنده این تکنولوژی و این تکنولوژی رشد دهنده سود است. در این روند تمام خلاقیت و استعداد آدمی نابود شده است تنها یک خلاقیت برایش باقی مانده و آن بردگی برای رشد سرمایه و سود است. “ آنچه ما توسعه می خوانیم نمایش غم بار همه جا و همیشه تکرار می شود ، با همان صحنه آرانی مفلوک و حقیر . انسان پر سر و صدا که واله و شیفته عظمت ادعائی خود است ، گمان می برد که خودش همه دنیاست . او زندان خود را همه جهان می شناسد - . “ آگوست بلانکی انقلابی آنارشیست -

اگر بشر گرفتار این روند نبود، نیازی به هیچ کدام از این ابزار ها و کالاهای مصرفی امروزی هم نداشت. اگر قرار باشد پایه زندگی بر اساس فطرت و نیاز واقعی انسان ساخته بشود، الگوی شهر سازی، جاده سازی، تکنولوژی، کارکردن، درس خواندن... چیز دیگری خواهد بود و قطعاً ابزارها و کالاهای مورد نیازش این نخواهد بود. باز از سرخپوستان مثال می آورم که به این دوره نزدیک تراند و اگر به تصویری که هالیوود از آنها می دهد توجه نکنیم قابل درک اند، ۵۰۰ سال پیش در همین امریکا قبل از آن که اروپائی ها ورود کنند، سرخپوستان نه دادگاه داشتند، نه کارت اعتباری، نه بانک، نه اجاره خانه، نه پولیس، نه دانشگاه، نه کارخانه، نه تلویزیون، نه تلیفون، نه کامپیوتر، نه قرص ضد اضطراب، نه کلاهبرداران و شارلاتان هائی به نام وکیل و روان شناس و نه برده و برده برداری... اما آزاد بودند و زندگی داشتند. بشر هر دوره ای که جلو آمده نسبت به دوره قبل به اسارت بیشتری گرفتار شده است.

مارکس در نامه ای به انگلس می گوید: “انسان غارنشین امتیازی به مراتب بیشتر از انسان امروز داشته است “ در سخنرانی در لندن در اپریل ۱۸۵۶ می گوید: “ماشین، تکنولوژی، ابزار پیشرفته تولید، دیگر نمایانگر تمدن نیستند، بلکه بیانگر استثماراند. انسان از یک سو ارباب طبیعت شده، اما از سوی دیگر برده انسانی دیگر یا برده مناسباتی غیر انسانی شده است. سلطه اش بر طبیعت او را خوشبخت نکرده است. میان صنعت و علم پیشرفته و انبوه مصیبت و تهی دستی انسان ها تضادی آنتاگونیستی به چشم می خورد “ در نامه دیگری می گوید: “آن نگاه به طبیعت که زیر سیطره مالکیت خصوصی و پول باشد، تحقیر واقعی و تباهی عملی طبیعت است. ”

این روند و رشد دانش و تکنولوژی آن جز با سیطره پول و سرمایه و نابودی عملی طبیعت و انسان نمی تواند به جلو حرکت کند. مارکس بیشتر از صد و پنجاه سال پیش این روند را به درستی می بیند، در حالی که امروز بخشی

از چپ وطنی و چپ جهانی هنوز در اوایل قرن بیستم گیر کرده و فقر را در شکل آن دوران می بینند و یا هنوز ورود تکنولوژی به یک کشوری را پیشرفت می دانند. در حالی که امروز خیلی از فقیران لب تاپ و آی پاد... هم دارند، اما پیش از هر زمانی زیر فشار زندگی در هم کوبیده شده اند. این له شدگی انبوه آدمها و رشد نجومی سرمایه محصول به خدمت گرفتن علم و تکنولوژی و هنر است، نه محصول استثمار به شیوه گذشته. آنها مشکل را نه در خود این نوع تکنولوژی و این روند اسارت بار، که در این می بینند که چه کسی صاحب آن باشد. مایکروسافت بر اساس این ساخته شده که سود نجومی بیاورد و انسان را از هویت انسانی تهی کند، نمی توان این ابزار را در جهت غیر از ماهیت آن استفاده کرد. حتی اگر یک لحظه این تئوری فانتزی را قبول کنیم که مثلاً زحمتکشان به جای سرمایه داران صاحب این ابزار بشوند، این ابزار از زحمتکشان هم اهریمن می سازد. مایکروسافت را نمی شود عادلانه تقسیم کرد، اینجا فقط بحث اقتصادی نیست، بحث تأثیر اهریمنی است که بر زندگی می گذارد. بنابراین آنچه که باید هدف قرار بگیرد کل این مجموعه و در هم شکستن این روند است.

شر همیشه به نقطه شروع باز می گردد

با این که امروز وضعیت اپوزیسیون در سطح جهانی به هم ریخته است و اپوزیسیونی نیست که بتواند دست حاکمیت ها را مثل گذشته بخواند و قادر باشد مثل گذشته حرکت اجتماعی را آغاز نماید و قادر باشد این حجم عظیم پتانسیل اعتراضی موجود را در بستر درست مبارزاتی کانالیزه کند و جنبشی را شکل دهد. با این همه در این مرحله گذار پیش از هر زمانی مبارزات اجتماعی زمینه رشد دارد. این جهانی سازی به سادگی جلو نخواهد رفت. چرا که سرمایه داری ناچار است برای ادامه حیات خود از این مرحله عبور کند، برای عبور از این مرحله عوارض خطرناکی را پیش رو دارد. این مرحله جنبشها و شورشهای اجتماعی و زمینه زایش نیروهای انقلابی و شخصیتهای تأثیرگذار را در خود دارد.

امروز توده مردم در غرب از این روند و تکنولوژی آن خسته اند، از این که از صبح تا شب بدون تا اقساط خانه، ماشین، تیلیفون، اینترنت و صدها کوفت و زهرمار دیگر را بپردازند، خسته اند. از این تهی شدگی خسته اند. از درس خواندن در دانشگاه، از کار کردن در اداره و کارخانه خسته اند. اعتماد و اعتقاد آنها به علم، به هنر و به مظاهر لیبرالیسم و از همه مهمتر اعتقاد آنها به این دمکراسی و حقوق بشر پوشالی در حال فرو ریختن است. صاحبان سرمایه می دانند اگر چنین وضعیتی ادامه و عمق پیدا کند، آمادگی زایش نیروی انقلابی را هم از درون خودش پیدا می کند. برای همین صاحبان دهکده جهانی همه توان خود را به کار گرفته اند تا ذهنیت توده ها را به موضوعات و تضادهای کاذب از جمله تضاد دنیای اسلام با دنیای غرب سرگرم کنند تا بتوانند از این مرحله عبور کنند. تمام شگردها و ترفندهای آنان این است که جایی چشم اندازی بیرون این روند در توده ها جوانه نزنند و نبرد نهایی و جنگ آخر را تا آنجا که می توانند به عقب اندازند. همچنان که تلاش تمامی مبارزان و انقلابیون برای جلو انداختن نبرد نهایی و آماده کردن زمینه رشد آن بوده است. همانطور که حاکمیت ها در طول تاریخ این سیستم اهریمنی را دوره به دوره جلو برده اند، از سوئی هم انسان های آگاه در هر دوره ای کوشش کرده اند، اندیشه و هویت انسانی را با مبارزات خود دوره به دوره حمل کنند تا مشعل آرزوهای راستین انسانی را به نبرد نهایی برسانند.

تنها انقلابیون راستین هستند که از دایره نظم طبقاتی بیرون هستند و می خواهند این بار "امانت" یعنی زمین و زندگی را به نظم هستی یعنی زندگی اشتراکی بازگردانند

از ابتداء تا امروز تمامی اندیشه هائی که رگه هائی از ایدئولوژی انسانی را با خود حمل کرده اند، روی این قانونمندی تأکید داشته اند که همیشه انسان های اندک و آگاه و راه یافتگان هستند که در عمل با فداکاری و با پرداخت بها همچون تک سلول زنده به سلول های دیگر جان دوباره می بخشند. تمامی اندیشه های کهن تا اندیشه های انسانی در این عصر، هیچ گاه به صاحبان و اربابان این روند اصالت و بها نداده و آنها را میرا دانسته اند، نه امپراتوری ها را که انقلابیون و راه یافتگان را در نهایت تعیین کننده این روند دانسته اند.

انقلابیون راستین در هر دوره ای مقابل روند اصلی دوره خود ایستاده اند. از اسپارتاکوس تا مزدک، از کافکا تا هدایت، از لورکا تا نرودا، از زاپاتا تا چه گوارا همه این مبارزان در هر دوره ای خواستار درهم شکستن سیستم ها و حکومت ها بوده اند، نه خواستار اصلاح حکومت ها. چرا که در این روند اهریمنی چیزی اصلاح شدنی وجود ندارد. تا روند موجود درهم شکسته نشود، انسان از اسارت رهائی پیدا نمی کند. کسانی که در چهارچوب روند موجود خواستار اصلاح امور هستند، آگاهانه یا نا آگاهانه به ابزار سیستم تبدیل شده اند. به قول صادق هدایت “ جانی که منجلاب گه است، دم از اصلاح زدن خیانت است. اگر به یک تکه آن انتقاد شود، قسمت های دیگرش تبرئه می شود، چیز تبرئه شدنی وجود ندارد، باید همه را در بست محکوم کرد و با یک تپیا تو خلاء پرت کرد،” اینجا مرز، بین نیروها و افرادی که ابزار اهریمن هستند با کسانی که مقابل آن قرار دارند، مشخص می شود. مرزبندی اینجا معنا و مفهوم پیدا می کند و مبارزه اصالت خود را نشان می دهد. از ابتداء تا به امروز در هر دوره ای نیروهائی با ایدئولوژی انسانی در مقابل نیروهای اهریمنی ایستاده و مبارزه کرده است. تاریخ، جنگ این دو بوده است.

هرچند موسی فرعون دهکده جهانی هنوز شکل نگرفته است، اما نشانه های آن نمایان است. این پروژه جهانی سازی، انقلاب جهانی را هم در بطن خودش پرورش می دهد. انقلابی که به عکس این روند جهانی سازی، انسان و خلاقیت انسانی را از این روند اهریمنی و تقسیم بندی های ظالمانه و طبقاتی نجات می دهد. به دلیل همین طرح جهانی سازی، امروز مبارزه در هر نقطه ای از جهان که علیه وضع موجود صورت بگیرد، خود به خود مبارزه ای است با طرح جهانی سازی. حتا شورشی در یک روستای امریکای لاتین یا در هر کشوری به همان اندازه که محلی و کشوری است به همان اندازه می تواند به منافع سرمایه داری جهانی ضربه وارد کند. امروز مبارزه در ایران برای سرنگونی حاکمیت جمهوری اسلامی- که پیش بردن پروژه جهانی سازی را در خاورمیانه بر عهده دارد- به همان اندازه که به رهائی مردم ایران کمک می کند، به همان اندازه هم به این روند جهانی سازی ضربه وارد می کند.

تنها جریان و افرادی که رو به آینده دارند و قدم بعدی این روند را می بینند، می توانند در این مرحله، تأثیر گذار باشند و زمینه رشد نیروی انقلابی را مهیا کنند چرا که شکننده ترین دوران حاکمیت ها همیشه دوران گذار است. با این که اربابان سرمایه تمام تشکیلات عریض و طویل امنیتی و سرکوب و اهرمهای قدرت را در دست دارند، با این حال در وضعیت شکننده ای هستند.

شر همیشه به نقطه شروعش باز می گردد. پدید آورنده اش گریزی از آن ندارد. از شر این روندی که ساخته اند خلاصی نخواهند یافت. اگر تمامی جوامع و انسانها را به آدمک تبدیل کنند- که تلاش دارند تا بکنند- باز کوچکترین نشانی باعث می شود گروهی به اصل انسانی رجعت کنند، همین رجعت نیروی اندک حیات را بار دیگر به زندگی بشری باز می گرداند.

در نتیجه امروز به خاطر جهانی سازی و انحصاری شدن دانش و تکنولوژی، مقوله ای به نام سنت، تجدد، مدرنیته، پست مدرن، بورژوازی ملی... وجود خارجی ندارد و در کل به نفع سرمایه داری جهانی محو شده است. وقتی این مقولات وجود خارجی ندارد، بنابراین الگوی “پیشرفت” چه در زندگی شخصی و چه در سرمایه گذاری کلان مملکتی یا باید تابعی از الگوی ساخته شده در دکتترین یکسان سازی جهان از طریق یکسان سازی انسان ها باشد یا می بایست در برابر این “الگو” مقاومت کرد و به راه دیگری رفت که این در چهارچوب نظام اقتصادی سرمایه داری غیر ممکن است. تنها با مسلح بودن به یک ایدئولوژی انسانی به مثابه نسخه راهگشا در درون انسان هاست که می توان به راه دیگری رفت و کمک کرد تا این روند اهریمنی در این مرحله گذار تاریخی درهم شکسته شود. “ پس بکوش تا یک موجود انسانی بمانی، به راستی که اصل کار همین است و این بدان معنا است که محکم، روشن بین و سرزنده باشی، سرزنده، به رغم هر چیز و همه چیز، زیرا که ناله کار ناتوانان است. یک موجود انسانی ماندن، یعنی این که اگر نیاز باشد تمام زندگی خویش را برترازوی بزرگ سرنوشت! بیفکنی... انقلاب پدید می آید، به همان اندازه طبیعی که بازگشت یک زنبور... ” – **رزا لوکزامبورگ** -

منبع؛

Moslem Mansouri

دهکده جهانی، دوره دیکتاتوری مطلق سرمایه داری (۱)/مسلم منصورى

The Global Future 2045

نگارش: مسلم منصورى - نویسنده، فلمساز، منتقد سینمایی و بنیانگذار سینمای زیرزمینی ایران